

برای پنج عزیزان و برای دل خسته بازماندگان
منیر طه

خون ، قطرِ تاریخ است
جنایتکاران صفحاتش

آنچنان نیست که در حدّ زبان آورمش

آنچنان نیست که در حدّ زبان آورمش
جان به کف گیرم و در قیمتِ جان آورمش
هیبتِ فاجعه سنگین و هراس انگیز است
آنچنان نیست که چون این و چو آن آورمش
با کدامین سخن خسته و درمانده به راه
بر سرِ راه نشینم به بیان آورمش
مگر این پنجه خورشید نهان از نظر است
که به سو سوئی نمایان و نهان آورمش
مگر این نام و نشان در سخنی می گنجد
کز کجا تا به کجا نام و نشان آورمش
مگر این نهرِ خروشنده به دریا نرسید
که به هر آینه آب روان آورمش
سوکی خاموشش فریاد زنان می گذرد
چون به زاری به ره رهگذران آورمش
مویه اش شیون کوه است نه اندوه ستوه
که به مسکینی هر آه و فغان آورمش
پنجه در آتش دلسوز شقایق دارد
داغ دل را نتوانم به دهان آورمش
خونبهایش سر تیغ است میان بسته به کین
تیغ برگیرم و از سر به میان آورمش
مدعی از سر خون رقص کنان می گذرد
باش تا خفته به خونس به زمان آورمش

ونکوور ، اردیبهشت ۱۳۸۹ - می ۲۰۱۰